

فقه و سلامت

دوفصلنامه علمی مطالعات فقه و سلامت
سال اول، شماره دوم (پاییز و زمستان ۱۴۰۴)



هیئت تحریریه به ترتیب حروف الفبا
- سید حسن آل مجدد شیرازی (استاد درس خارج حوزه علمیه قم)
- محمد علی قاسمی (دکتر، استاد سطوح عالی)
- محمد حسن قاسمی (دکتر، استاد سطوح عالی)
- سید علی قاضی عسکر (تولیت آستان عبدالعظیم حسنی)
- محمدجواد فاضل لنکرانی (استاد درس خارج)
- محمد قائینی (استاد درس خارج)
- مصطفی محامی (استاد سطوح عالی و نماینده ولی فقیه در استان سیستان)
- ابوالقاسم مقیمی حاجی (استاد سطوح عالی)
- غلامرضا مصباحی مقدم (عضو مجمع تشخیص مصلحت)
- سید طاها مرقاتی خوئی (دانشیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران)
- سیدمحمد نجفی یزدی (استاد درس خارج)
- محمد حسن ربانی بیرجندی (استاد درس خارج)

صاحب امتیاز:

مرکز فقهی ائمه اطهار

مدیر مسئول:

آیت الله محمدجواد فاضل لنکرانی

سر دبیر:

محمدعلی قاسمی

دبیر تحریریه:

حامد میرزاخان

دبیر اجرایی:

عمار نصر اللهی

ویراستار:

احمد رضا خسروی

مترجم انگلیسی:

میثم حسنی

طراح:

حمیدرضا پورحسین

صفحه آرا:

صفر علی اخلاقی

نمایه شده در پایگاه های:

Magiran (بانک اطلاعات نشریات کشور)

Noormags (پایگاه مجلات تخصصی نور)

نشانی: قم، میدان معلم، مرکز فقهی ائمه اطهار

معاونت پژوهش، دفتر فصلنامه فقه مطالعات فقه و سلامت

تلفن: ۰۲۵ - ۳۷۷۴۹۴۹۴

دورنگار: ۰۲۵ - ۳۷۷۳۰۵۸۸

سامانه فصلنامه: www.mags.markafeqhi.com

پست الکترونیکی: mags@markazfeqhi.com

قیمت: ۱۵۰۰۰۰۰ ریال

Analysis of the Evidentiary Significance of the Narration “Li-Anna Mā Fī Baṭnihā Minhā” in Establishing the Mother’s Ownership of Fetal Umbilical Cord Blood

Mehdi Malekshahi Sefat¹
Seyyed Abdolhossein Navab Kashani²

Abstract

Umbilical cord blood is an emerging issue in medical jurisprudence, and the determination of its ownership has gained particular importance with the expansion of its therapeutic applications, including storage and therapeutic use of stem cells. Focusing on the phrase “*li-anna mā fī baṭnihā minhā*” (“because what is in her womb is part of her”) from a narration attributed to Imam al-Baqir (peace be upon him), the present study examines the chain of transmission of the narration and analyzes its evidentiary significance in establishing the mother’s ownership of umbilical cord blood according to Imāmī jurisprudence. Employing a descriptive–analytical method and drawing upon hadith sources and the opinions of Imāmī jurists, the study finds that the concluding rationale of the narration clearly indicates the attribution of the components located within the womb to the mother. Accordingly, it may serve as a basis for establishing the mother’s ownership of umbilical cord blood. As an independent textual proof, this narration occupies a central position alongside other jurisprudential principles, such as the principle of continuity (*istiṣḥāb*) and the principle of dependency (*qā’idat al-taba’iyya*). Therefore, the narration not only provides jurisprudential support for the mother’s ownership of umbilical cord blood but may also serve as a basis for *ijtihād* in emerging issues concerning the legal and ethical dimensions of umbilical cord blood.

Keywords: medical jurisprudence, umbilical cord blood, ownership of umbilical cord blood, analysis of the narration “Mā Fī Baṭnihā Minhā.”

-
1. Professor of Advanced-Level Studies at the Khorasan Hawza Ilmiyya; Ph.D. in Islamic Philosophy and Theology, Ilam University; mehdimalakshahi3132@gmail.com
 2. Professor of Intermediate-Level Studies and final-year *Dars-e Kharij* student at the Khorasan Hawza Ilmiyya; A.navab14@gmail.com

بررسی دلالت روایت «لأن ما فی بطنها منها» در اثبات مالکیت مادر بر خون بندناف جنین

مهدی ملک‌شاهی صفت^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۱/۰۹

سید عبدالحسین نواب کاشانی^۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۲/۰۹

چکیده

موضوع خون بندناف از مباحث نوپدید فقه پزشکی است که با گسترش کاربردهای درمانی آن در مباحثی مانند ذخیره‌سازی و بهره‌برداری درمانی از سلول‌های بنیادی، تعیین مالکیت آن اهمیت ویژه‌ای پیدا کرده است. پژوهش حاضر با تمرکز بر فقره «لأن ما فی بطنها منها» از روایت امام باقر (ع) ضمن بررسی سندی روایت، به واکاوی دلالت حدیث بر مالکیت مادر بر خون بندناف در فقه امامیه پرداخته است. روش تحقیق، توصیفی - تحلیلی بوده و مبتنی بر منابع روایی و آراء فقهای امامیه انجام شده است. یافته‌ها نشان می‌دهد تعلیل پایانی روایت مزبور به روشنی بر تعلق اجزای درون رحم، به شخص مادر دلالت دارد و این امر می‌تواند مالکیت مادر بر خون بندناف را اثبات کند. این روایت به‌عنوان دلیل نقلی مستقل، جایگاهی محوری در میان سایر قواعد فقهی همچون استصحاب و قاعده تبعیت دارد. براین اساس، روایت یادشده نه تنها مالکیت مادر بر خون بندناف را از منظر فقهی تأیید می‌کند، بلکه در تحلیل‌های حقوقی و اخلاقی مرتبط با خون بندناف نیز می‌تواند مبنای اجتهاد در مسائل مستحدثه قرار گیرد.

واژگان کلیدی: فقه پزشکی، خون بندناف، مالکیت خون بندناف، تحلیل روایت «ما فی بطنها منها».

۱. استاد سطوح عالی حوزه علمیه خراسان، دانش آموخته دکتری فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه ایلام.
mehdimalekshahi3132@gmail.com

۲. استاد سطوح متوسطه و دانش آموخته سال آخر درس خارج حوزه علمیه خراسان.
A.navab14@gmail.com

مقدمه

فقه امامیه به عنوان یک دستگاه شرعی و حقوقی همواره در تلاش بوده تا با تطبیق اصول و متون دینی بر مسائل روز، حکم شرعی آن‌ها را استخراج کند. پیشرفت‌های علمی و فناوری در قرون اخیر باعث بروز سؤالات و مشکلات جدیدی در عرصه‌های مختلف از جمله در پزشکی، حقوق، فناوری و علوم زیستی شده است که فقه باید به آن‌ها پاسخ دهد. به عبارت دیگر، فقه امامیه همواره در تلاش است تا با استفاده از مبانی فقهی و استنباط اصولی، نظرات و احکام جدیدی برای مسائلی که در متون قدیمی نیامده، استخراج کند. یکی از مهم‌ترین تحولات در دنیای امروز، پیشرفت‌های عظیم در علم پزشکی است که باعث به وجود آمدن مسائل فقهی نوین در حوزه‌هایی همچون پیوند اعضا، درمان‌های ژنتیکی، استفاده از سلول‌های بنیادی، تلقیح مصنوعی و تولیدمثل شده است. این تحولات، علاوه بر آنکه پرسش‌های جدیدی در زمینه اخلاق و حقوق به وجود آورده‌اند، از جنبه‌های فقهی نیز نیازمند پاسخ‌های جدیدی هستند. به طور مثال، در زمینه پیوند اعضا، مسئله مالکیت اعضای بدن، حقوق استفاده از اعضای انسان، و مالکیت خون و سلول‌ها از جمله موضوعاتی است که در فقه معاصر باید به آن پرداخته شود. سلول‌های بنیادی یکی از مهم‌ترین دستاوردهای پزشکی در سال‌های اخیر هستند. این سلول‌ها که توانایی تبدیل به انواع مختلف سلول‌های بدن را دارند، در درمان بسیاری از بیماری‌های خطرناک و مزمن از جمله سرطان، بیماری‌های قلبی و اختلالات ژنتیکی استفاده می‌شوند. (گلدستین و دیگران، ۱۳۹۳، ص ۳۸) از آنجاکه بسیاری از این سلول‌ها از خون بندناف به دست می‌آیند، مسئله مالکیت خون بندناف و حقوق استفاده از آن به‌ویژه در فقه امامیه و سایر فقه‌ها مطرح شده است. اینکه آیا مادر مالک این خون است یا نوزاد و اینکه آیا خون بندناف به عنوان یک دارایی پزشکی شرعاً صلاحیت دارد که قابل استفاده برای درمان باشد یا خیر، سؤالاتی هستند که در عرصه فقهی و حقوقی باید به آن‌ها پرداخته شود. در کنار این مسائل، مسائل حقوقی - اجتماعی و اخلاقی دیگری نیز وجود دارند که نیاز به پاسخ‌های فقهی دارند. به عنوان نمونه، در دنیای

امروز، بانک‌های سلولی در سراسر جهان تأسیس شده‌اند که خون بندناف و سلول‌های بنیادی را از نوزادان جمع‌آوری کرده و در آینده به‌عنوان منابع درمانی برای بیماری‌ها استفاده می‌کنند.^۱ اما این ذخیره‌سازی و استفاده از خون بندناف در پزشکی و درمان، نیازمند پاسخ به این سؤال است که آیا این خون به مادر تعلق دارد یا به نوزاد؟ آیا می‌توان از این خون در درمان‌های پزشکی بدون رضایت مادر یا نوزاد استفاده کرد؟ قاعده ید، قاعده تبعیت از جمله قواعد فقهی‌ای هستند که می‌توانند در این زمینه به کار گرفته شوند. علاوه بر این، روایات معصومین که در مسائل مختلف جنینی و مادر و نوزاد آمده‌اند، می‌توانند در تبیین این مسئله کمک‌کننده باشند؛ لذا، در این پژوهش به واکاوی سندی و دلالتی روایت «لأن ما فی بطنها منها» خواهیم پرداخت.

۱. بندناف و اهمیت آن

بندناف رشته‌ای است ضخیم و نرم و قابل انعطاف که حاوی رگ‌های نافی بوده و جنین را به جفت متصل می‌کند. (قاسمی، ۱۳۹۸، ص ۴۰) در ابتدای دوران لقاح، پس از روز چهاردهم که تخمک‌گذاری انجام می‌شود به دنبال ترشح هورمون‌های استروژن و پروژسترون از جسم زرد که شبیه یک غده درون‌ریز عمل می‌کند دیواره رحم ضخیم‌تر می‌شود در ابتدای شکل‌گیری بندناف، رویان و جفت از طریق طناب عروقی که با حلقه ابتدای بندناف احاطه شده‌اند به هم وصل می‌شوند. با رشد رویان و شکل‌گیری جنین طناب عروقی نیز رشد کرده و به دو شریان و یک ورید تبدیل می‌شود که هم زمان با رشد دستگاه گوارش از میان حلقه بندناف خارج می‌شود و بندناف بلندتری شکل می‌گیرد (پریور، ۱۳۹۲، ص ۲۴۳).

۱. بعد از تولد نوزاد دکتر یک سوزن را داخل رگ نافی در قسمتی از بند ناف که هنوز به جفت متصل است وارد می‌کند، همین که خون به سمت بیرون جریان یافت درون یک کیسه خون جمع‌آوری می‌شود. خون در آنجا پردازش شده و برای ذخیره‌سازی طولانی مدت منجمد می‌شود. مکانی را که فرایند ذخیره‌سازی، نگهداری و مسائل مربوط به خون بند ناف در آن انجام می‌شود بانک خون بند ناف نامیده‌اند. (گلداستین و دیگران، ۱۳۹۳، ص ۴۰)

این عضو وظیفه انتقال خون بین جنین و جفت را بر عهده دارد و برای تأمین ارسال مواد مغذی و اکسیژن به جنین و حذف مواد زاید استفاده می‌شود. شکل‌گیری بندناف پنج هفته پس از لقاح آغاز می‌شود و رشد آن تا هفته ۲۸ بارداری ادامه می‌یابد (سادلر، ۱۳۹۸، ص ۲۰۰).

ساختمان جفت به‌گونه‌ای است که مانند یک حوضچه خونی عمل می‌کند تا بیشترین تبادل مواد غذایی و اکسیژن در آن صورت گیرد. از آنجاکه جنین، منشأ سلول‌های خونی موجود در جفت و جریان آن در بندناف است، از نظر سلولی نابالغ‌تر از سلول‌های خونی موجود در فرد بزرگسال است. از این رو به همان نسبت سلول‌های بنیادی آن توانایی بیشتری در تمایز با سایر سلول‌ها از جمله سلول‌های خونی دارند.

بندناف واسطه انتقال سلول‌های خونی حامل اکسیژن و مواد غذایی از جفت به جنین است که از طریق قلب جنین به کل بدن فرستاده می‌شود. در هنگام تولد و بعد از جدا شدن بندناف از مادر، جفت نیز از دیواره رحم جدا شده و خارج می‌شود. حجم بندناف و جنین به‌گونه‌ای است که به طور متوسط ۷۰ تا ۲۰۰ میلی‌لیتر خون غنی از سلول‌های بنیادی خون‌ساز در آن ذخیره شده است. پیش‌تر این خون به همراه جفت، دور انداخته می‌شد؛ ولی اکنون با پیشرفت دانش پزشکی و آگاهی از کارکردهای سلول‌های آن استخراج و جمع‌آوری می‌شود. باتوجه‌به آنکه پس از دقایقی خون موجود در بندناف و جفت لخته می‌شود، برای دسترسی به این منبع مهم تنها ۵ تا ۱۰ دقیقه فرصت است تا برداشته و مراحل ذخیره‌سازی صورت پذیرد؛ در غیر این صورت سلول‌های بنیادی موجود در آن بدون استفاده باید دور انداخته شود. این خون بعد از جدا شدن کامل بندناف از نوزاد قابل جمع‌آوری است و نمونه‌گیری از آن هیچ صدمه‌ای به نوزاد و یا مادر وارد نمی‌کند (ضرابی و همکاران، ۱۳۸۸، ص ۲۸-۴۷).

بندناف، یکی از منابع مهم سلول‌های بنیادی «هماتوپتیک»^۱ است که در خون

۱. Hematopoietic: سلول‌های بنیادی که در مغز استخوان، سلول‌های خونی را می‌سازد.

بندناف و جفت وجود دارد نیز سلول‌های بنیادی مزانشیمی از بافت بندناف به دست می‌آید این خون باتوجه به آسانی دسترسی و استحصال از بافت دورریز بسیار ارزان است به علاوه به دلیل تازه و جوان بودن سلول‌ها از ارزش بالایی برای مصارف بالینی برخوردار است (پور نصر و دیگران، ۱۳۸۶، ص ۸۹).

۲. مالکیت بندناف از دیدگاه حقوقی

مالکیت این ماده، مسائل مهمی را در حوزه‌های اخلاق پزشکی و حقوق مطرح می‌سازد. بر اساس متون معتبر در زمینه اخلاق پزشکی و تحلیل‌های حقوقی، دو دیدگاه اصلی درباره مالکیت خون بندناف وجود دارد:

مالکیت والدین: خون بندناف بخشی از ماده زیستی نوزاد است، ولی در زمان تولد با رضایت والدین جمع‌آوری می‌شود؛ لذا والدین، به‌ویژه مادر، به‌عنوان مالک یا قیم قانونی خون بندناف در زمان جمع‌آوری شناخته می‌شوند و حق تصمیم‌گیری درباره اهدا، ذخیره‌سازی یا دفع آن را دارا هستند. به این نظریه در کتاب اصول اخلاق زیست‌پزشکی اشاره شده است: «احترام به خودمختاری شامل احترام به حقوق افراد در کنترل مواد زیستی خود، از جمله بافت‌هایی است که در فرآیندهای پزشکی جمع‌آوری می‌شوند. خون بندناف که هنگام تولد جمع‌آوری می‌شود، معمولاً متعلق به والدین است که باید رضایت آگاهانه برای جمع‌آوری و استفاده از آن را ارائه دهند. حقوق کودک تا رسیدن به بلوغ قانونی توسط والدین نمایندگی می‌شود» (بیچامپ و دیگران، ۱۳۹۹، ص ۱۴۰).

حقوق نوزاد: برخی چارچوب‌های حقوقی معتقدند باتوجه به منشأ زیستی سلول‌های خون بندناف، مالکیت نهایی به نوزاد تعلق دارد؛ اما از آنجاکه نوزاد کودک است، والدین به‌عنوان نمایندگان قانونی وی، مسئولیت تصمیم‌گیری درباره این ماده را بر عهده دارند. به این نظریه در کتاب قانون و اخلاق در بانکداری سلول‌های بنیادی اشاره شده است: «خون بندناف، ملکیت نوزاد است؛ اما از آنجاکه نوزاد کودک است، والدین یا قیم‌های قانونی اختیار تصمیم‌گیری درباره ذخیره، اهدا یا دفع آن را دارند. بانک‌ها نقش متولی را ایفا می‌کنند و تحت قرارداد عمل می‌نمایند، ولی

مالکیت را تنها در صورت ذکر صریح در قرارداد به دست می‌آورند.» (Karen, ۲۰۱۷، ص ۱۵۸).

۳. قواعد فقهی مرتبط

در فقه امامیه برای اثبات مالکیت مادر بر خون بندناف می‌توان به چند دلیل و قاعده فقهی استناد جست. اصولاً در هر مسئله فقهی، از جمله موضوع حاضر، ادله متنوعی از منابع نقلی و عقلی قابل استناد هستند. در این زمینه، به جز مدلول روایت مورد بحث می‌توان به قواعد دیگری اشاره کرد. مثلاً برای استدلال بر مالکیت مادر می‌توان به یکی از قواعد مهم فقهی یعنی رجوع به عرف استشهاد کرد؛ (روحانی، بی‌تا، ج ۱۸، ص ۲۴۶) زیرا عرف، بندناف و اجزاء داخلی شکم مادر را جزء بدن مادر تلقی می‌کند و براین اساس، مالکیت آن‌ها را نیز به مادر نسبت می‌دهد. از منظر فقهی، عرف در تعیین مالکیت و حقوق طبیعی افراد نقش مهمی دارد و می‌تواند در مواردی که نص صریح وجود ندارد، راهنمای استدلال باشد.

قاعده دیگر، استصحاب انتساب خون به مادر است؛ این قاعده بیان می‌کند که چیزی که پیش از وقوع یک تغییر یا انتقال مالکیت متعلق به کسی بوده است، همچنان تا زمانی که دلیلی خلاف آن نیاید، متعلق به همان فرد باقی می‌ماند. در موضوع خون بندناف، قبل از آنکه خون وارد جنین یا جفت شود، متعلق به مادر است و با انتقال خون به این اجزاء، اصل استصحاب اجازه می‌دهد که مالکیت همچنان به مادر نسبت داده شود. این دو قاعده، هم بر پایه عقل و استدلال عقلی و هم باتوجه به رویه‌های فقهی، پشتوانه محکمی برای اثبات مالکیت مادر فراهم می‌کنند و نقش کلیدی در استدلال مقاله دارند.

در فقه نیز نمونه‌هایی از استصحاب در مورد اجزای جداشده از بدن دیده می‌شود که می‌تواند مبنای مهمی برای تحلیل انتساب و بقاء حکم باشد. از جمله در بحث نگاه به عضو منفصل از بدن نامحرم گفته شده است که حرمت نگاه پس از انفصال نیز باقی است؛ زیرا پیش از جداشدن، نگاه به آن عضو جایز نبوده و با انفصال، موضوع دگرگون نمی‌شود. در این باره استدلال شده است: «استدلّ له

باستصحاب عدم الجواز الثابت قبل الانفصال، حیث إن الاتصال و الانفصال من الحالات الطارئة فلا یكون تبدلها مخرلاً بالموضوع». (خوئی، ۱۴۱۸ق، ج ۳۲، ص ۸۹) سپس برای تأیید این مبنا مثال‌هایی ذکر شده است؛ از جمله این که همان‌گونه که «استصحاب مالکیت جزء جداشده از مملوک» یا «استصحاب نجاست عضو جداشده از سگ» جاری دانسته شده است، در اینجا نیز حکم سابق به وسیله استصحاب باقی می‌ماند. این نمونه نشان می‌دهد که در فقه، تغییر حالت‌هایی مانند اتصال و انفصال لزوماً موجب تغییر موضوع و زوال احکام یا انتساب‌های پیشین نمی‌شود، بلکه در صورت شک، بقای حالت سابق با استصحاب حفظ می‌گردد.

علاوه بر این، قاعده تبعیت نیز در این مسئله کاربرد دارد. زیرا بندناف جزئی از اجزاء جدا شده از بدن مادر محسوب می‌شود و همان‌طور که در مورد جنین سقط‌شده، این اجزاء جزء مادر تلقی می‌شوند و طهارت آن‌ها تابع مادر است، (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۵، ص ۳۴۵) می‌توان گفت بندناف نیز جزء مادر است و مالکیت آن با اوست؛ بنابراین، این قواعد فقهی در کنار روایت «لأن ما فی بطنها منها»، چارچوبی منسجم برای اثبات مالکیت مادر بر خون بندناف فراهم می‌کنند و جایگاه روایت مذکور، به‌عنوان دلیل جزئی و تطبیقی، در میان ادله مالکیت طبیعی مادر مشخص می‌شود.

۴. روایت «لأن ما فی بطنها منها»

یکی از مهم‌ترین ادله‌ای که می‌توان آن را در بحث مالکیت مادر بر خون بندناف مورد بررسی قرارداد، روایت نوفلی از سکونی است که در آن امام باقر علیه السلام به سؤالی در خصوص عتق کنیز باردار پاسخ داده‌اند. در این روایت، عبارت «لأن ما فی بطنها منها» بیان شده است که از جهت فقهی و حقوقی بسیار اهمیت دارد. این عبارت به‌ویژه در تحلیل مالکیت خون بندناف و تعلق آن به مادر مورد توجه قرار می‌گیرد. در این روایت آمده: «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ يَعْنِي إِبْرَاهِيمَ بْنَ هَاشِمٍ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام فِي رَجُلٍ أُعْتِقَ أُمَةٌ وَ هِيَ حُبْلَى فَاسْتَشْنَى مَا فِي بَطْنِهَا قَالَ: الْأُمَةُ حُرَّةٌ وَ مَا فِي بَطْنِهَا حُرٌّ لِأَنَّ مَا فِي بَطْنِهَا مِنْهَا» (حرعاملی، ۱۳۷۲، ج ۲۳، ص ۱۰۶).

این روایت به طور ضمنی دلالت دارد بر این که هر آنچه در شکم مادر است، به طور طبیعی به او تعلق دارد و به تبع آن، مالکیت این اجزا، از جمله خون بندناف، متعلق به مادر است؛ بنابراین، این روایت می تواند دلیلی مستند برای اثبات مالکیت مادر بر خون بندناف در فقه امامیه محسوب شود.

همچنین دلالت روایت «لأن ما فی بطنها منها» به ویژه می تواند به عنوان یک مبنای فقهی، کمک کند تا مالکیت مادر بر خون بندناف در فقه امامیه اثبات شود. اکنون پس از تبیین موضوع بحث، به بررسی روایت از جهت سندی و سپس دلالتی می پردازیم.

۴.۱. بررسی سندی روایت

در این قسمت ابتدا به طریق شیخ طوسی^۱ به محمد بن احمد بن یحیی اشعری و بعد به وثاقت راویان موجود در سند پرداخته می شود.

شیخ طوسی^۲ در مشیخه چند طریق به محمد بن احمد بن یحیی اشعری نقل می کند: طریق اول: «اخبرنی به الشیخ ابو عبد الله (مفید) و الحسین بن عبد الله (غضائری) و احمد بن عبدون کلهم عن ابی جعفر محمد بن الحسین بن سفیان (بزوفری) عن احمد بن ادریس (ابوعلی اشعری قمی) عن محمد بن احمد بن یحیی. طریق دوم: اخبرنا ابو الحسین بن ابی جید (علی بن أحمد بن محمد قمی) عن محمد بن الحسن بن الولید عن محمد بن یحیی و احمد بن ادریس جمیعا عن محمد بن احمد بن یحیی. (طوسی (المشیخه)، ۱۴۰۷ق، ص ۷۱) همانگونه که ملاحظه می شود این طریق دارای روایان ثقه و جلیل القدری در هر طبقه مانند: شیخ مفید، بزوفری، ابوعلی اشعری قمی، علی بن أحمد بن محمد قمی، ابن ولید، محمد بن یحیی عطار، می باشد.

اولین روای موجود در سند، محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری قمی است؛ شیخ طوسی^۳ او را «جلیل القدر کثیر الروایات» (طوسی، بی تا، ص ۱۴۴) و نجاشی او را «ثقة فی الحدیث» (نجاشی، ۱۳۶۵، ص ۳۴۸) دانسته است.

راوی دیگر، ابراهیم بن هاشم قمی است که هر چند توثیق صریح ندارد، ولی

دارای مدح است، نجاشی درباره او گفته: «اولین فردی است که حدیث کوفیون را در قم منتشر کرد». (نجاشی، ۱۳۶۵، ص ۱۶) علامه حلی^۱ درباره ایشان گفته «در میان کلمات اصحاب نه قدحی در مورد ایشان، مشاهده می شود و نه کلامی بر تعدیل ایشان ولی روایاتی که از ایشان به ما رسیده است زیاد است و بهتر است که کلام وی پذیرفته شود. (حلی، ۱۳۸۱، ص ۴) محقق خوئی^۲ سه دلیل درباره وثاقت ابراهیم بن هاشم بیان می فرماید: ۱. نام ایشان در تفسیر پسرش، علی بن ابراهیم، وجود دارد که به شهادت علی بن ابراهیم، افراد این تفسیر همگی از ثقات می باشند. ۲. سید بن طاوس ادعای اجماع بر وثاقت ایشان کرده است. (ابن طاووس، بی تا، ص ۱۵۸) ۳. ایشان اولین فردی است که احادیث کوفیون را در قم منتشر ساخت و علمای قم با آن همه دقت و سخت گیری در امر حدیث، به روایات وی اعتماد کرده اند. (خویی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۲۹۱).

روای دیگر حسین بن یزید نوفلی است؛ در مورد ایشان نیز میان فقها دو دیدگاه وجود دارد؛ برخی او را ثقه دانسته اند و برخی دیگر وثاقت وی را نپذیرفته اند: علامه حلی^۳ و أما عندی فی روایتہ توقف لمجرد ما نقله عن القمیین و عدم الظفر بتعدیل الأصحاب له. (حلی، ۱۳۸۱، ص ۲۱۷) علامه حلی: اما ایشان در کتاب مختلف دیگر به روایاتی که در آن نوفلی وجود داشت تعبیر به موثق کرده اند: «ما رواه سکونی فی الموثق». (حلی، بی تا، ج ۱۷، ص ۲۵) باین حال، باتوجه به نقل صفوان از نوفلی^۱ نقل ابن ابی عمیر از نوفلی^۲ و ادعای شیخ طوسی^۳ بر اینکه اجماع اصحاب عمل به روایات سکونی است^۳ و اکثریت طریق آن از نوفلی است که دلالت می کند طائفه شیعه، شخص نوفلی را موثق می دانند.

۱. القمیان عن صفوان عن النوفلی عن ابی عبدالله^{علیه السلام} عن رسول الله^{صلی الله علیه و آله} انه قال ما من قوم اجتمعوا فی

مجلس فلم یذكر اسم الله تعالی... (فیض کاشانی، ۱۴۰۶ق، ج ۹، ص ۱۴۴۱)

۲. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ^{علیه السلام} قَالَ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ^{صلی الله علیه و آله} عَنْ أَنْ يَشَابَ اللَّبَنِ... (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱۷، ص ۱۶۰)

۳. لأجل ما قلنا عملت الطائفة بما رواه حفص بن غياث، و غياث بن كلوب و نوح ابن دراج و السكونی و غیرهم من العامة. (طوسی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۱۴۹)

فرد دیگر اسماعیل بن ابی زیاد سکونی است، در خصوص مذهب وی میان اندیشمندان اختلاف نظر وجود دارد؛ گروهی وی را از شیعیان شمرده‌اند، در حالی که گروهی دیگر او را عامی‌المذهب دانسته‌اند: علامه حلی^۱ اسماعیل بن ابی زیاد السکونی الشعیری کان عامیا. (حلی، ۱۳۸۱، ص ۱۹۹) علامه محمدتقی مجلسی^۲ و الذی یغلب علی الظن أنه کان إمامیا. (مجلسی، ۱۴۰۶، ج ۱۴، ص ۵۹) همچنین در مورد وثاقت وی نیز اقوال متفاوتی مطرح شده است؛ برخی او را ثقة دانسته‌اند و برخی در توثیق او تردید کرده‌اند: شهید ثانی^۳ ضعف الخبر بالسکونی. (عاملی، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۹۹) محقق حلی^۴ السکونی عامی لکنه ثقة و لامعارض لروایته هذه. (حلی، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۲۵۲) با این حال، باتوجه به سخنان بزرگان همچون شیخ طوسی در کتاب *عده الأصول*^۵ و نیز نقل روایت از سکونی توسط جمعی از اجلای اصحاب، مانند عبدالله بن مغیره بجلی کوفی که پس از نوفلی بیشترین روایت را از وی نقل کرده است، و همچنین با استناد به کلام ابن ادریس که تصریح می‌کند سکونی دارای کتابی است که از اصول اربعه شیعه به شمار می‌رود،^۶ می‌توان گفت که وثاقت وی قابل قبول و مورد تأیید است.

بنابراین، با در نظر گرفتن بررسی‌های انجام شده و تجمیع شواهد برگرفته از کلمات فقها، می‌توان گفت روایت نقل شده از سکونی، روایتی موثق است که قابلیت استناد و استشهاد در استدلال‌های فقهی را داراست.

۴.۲. بررسی دلالتی روایت

روایت «لأن ما فی بطنها منها» به وضوح بیانگر تعلق طبیعی اجزای درون رحم به مادر است. در این روایت، امام به صراحت بیان می‌دارند که هر آنچه در بطن مادر وجود دارد، از آن اوست و نمی‌توان آن را از مالکیت مادر مستثنی کرد. این تعلیل، به طور مستقیم و صریح، دلالت می‌کند بر این که تعلق اجزاء جنین، و بندناف و

۱. عملت الطائفة بما رواه حفص بن غیاث، و غیاث بن کلوب و نوح ابن دراج و السکونی. (طوسی،

۱۴۱۷، ص ۱۴۹)

۲. له کتاب يعد فی الأصول و هو عندی بخطی. (ابن ادریس، ۱۴۱۰، ج ۳، ص ۲۸۹)

خون موجود در آن، به مادر است. این روایت در فقه امامیه به عنوان یک دلیل مستقل مورد توجه قرار گرفته و می تواند پایه محکمی برای اثبات مالکیت مادر بر خون بندناف باشد.

تحلیل فقهی روایت نشان می دهد که خون بندناف تا پیش از تولد و جداشدن از بدن مادر، همچنان جزئی از بدن او محسوب می شود، و از آنجاکه روایت تصریح می کند «ما فی بطنها منها»، مالکیت طبیعی اجزاء درون رحم، حتی اجزایی که بعداً مستقل از بدن مادر می شوند، به او تعلق دارد. این نکته در مسائل نوین پزشکی و حقوقی اهمیت ویژه ای دارد، زیرا جمع آوری، ذخیره سازی و استفاده از خون بندناف بدون رضایت مادر، با این استناد فقهی مغایر است؛ بنابراین، روایت به صورت مستقیم راهنمایی روشن برای قضاوت درباره مالکیت خون بندناف ارائه می دهد.

علاوه بر این، روایت مذکور نشان می دهد که تعلق اجزای درون رحم به مادر نه تنها یک تعلق زیستی، بلکه یک تعلق حقوقی و فقهی نیز هست. این تعلق، شبیه به تعلق اموال و متعلقات طبیعی فرد به خود اوست و در تحلیل حقوقی و فقهی، مادر صاحب اختیار قانونی و شرعی برای تصمیم گیری درباره خون بندناف است. بر اساس این استدلال، می توان گفت که مالکیت خون بندناف نه بر اساس عرف یا استصحاب، بلکه به صورت مستقیم از روایت «لأن ما فی بطنها منها» به دست می آید و این روایت، جایگاه مرکزی در استنباط مالکیت مادر دارد.

۵. بیان فقها در استشهاد به روایت

بررسی اقوال فقهی در این زمینه، علاوه بر آنکه می تواند محدوده مفهومی روایت را برای ما روشن سازد، به درک صحیح از نوع استناد فقها به آن، چه در مسائل مالی و ملکی و چه در سایر ابواب فقهی، کمک خواهد کرد. از این رو، در گام بعدی تلاش می کنیم با مرور موارد استناد فقها به این روایت، حدود و ثغور دلالت آن را بهتر شناسایی کرده و جایگاه آن را در استنباط فقهی تبیین کنیم.

۱.۵. دیدگاه موافقین تبعیت جنین از مادر

فقه‌های امامیه در طول تاریخ فقهی خود در موارد متعددی به روایت «لأن ما فی بطنها منها» استناد کرده‌اند. بررسی این موارد به‌خوبی نشان می‌دهد که آنان روایت مذکور را صرفاً یک تعبیر طبیعی یا زیستی ندانسته‌اند، بلکه آن را در حوزه‌هایی نظیر مالکیت، تبعیت احکام به کار گرفته‌اند. در اینجا به برخی نمونه‌های مهم از استناد فقها به این روایت یا حکم به مضمون این روایت اشاره می‌شود.

در کتاب نه‌ایه جناب شیخ طوسی رحمته‌الله به طور خاص به ارتباط میان مادر و جنین پرداخته است. طبق فرمایش ایشان، وقتی یک مرد کنیزی را که حامله است آزاد می‌کند، نه تنها آزادی مادر را به همراه دارد؛ بلکه آزادی جنین او را نیز در بر می‌گیرد. این حکم به این دلیل است که جنین در شکم مادر به طور طبیعی جزئی از او محسوب می‌شود؛ بنابراین، وقتی مادر آزاد می‌شود، جنین نیز که جزئی از بدن مادر است، به تبع مادر آزاد می‌شود (طوسی، ۱۴۰۰ق، ص ۵۴۵).

اگر جنین و مادر از هم جدا بودند، به طور مستقل آزادی هرکدام از دیگری تأثیر نمی‌گذاشت. به عبارت دیگر، اگر جنین به طور مستقل و بدون ارتباط با مادر در شرایط دیگری آزاد می‌شد، آزادی جنین هیچ ارتباطی با آزادی مادر نداشت. اما در حالت عادی که جنین در شکم مادر است، طبق حکم فقهی، آن‌ها به عنوان یک واحد به حساب می‌آیند و آزادی یکی منجر به آزادی دیگری می‌شود.

در اینجا مهم‌ترین نکته این است که چون جنین به عنوان جزئی از مادر به حساب می‌آید، مالک نمی‌تواند جنین را از آزادی مادر مستثنا کند. به همین دلیل، آزادی مادر به طور خودکار شامل جنین نیز می‌شود، و دیگر نمی‌توان از جنین به عنوان موجودی مستقل نام برد که بتوان آن را از آزادی مادر مستثنا کرد؛ بنابراین، هر چیزی که در شکم مادر وجود دارد، از جمله جنین، بندناف، و حتی خون درون بندناف، متعلق به مادر است.

در کتاب مبسوط هم جناب شیخ رحمته‌الله در باب بیع غرر به مسئله‌ای پرداخته‌اند که در آن، حیوان یا بنده حامله‌ای که قرار است مورد خرید و فروش قرار گیرد، نمی‌توانند

حمل خود را استثناء کنند و از فروش آن جلوگیری نمایند. ایشان می‌فرمایند که حمل، به منزله جزئی از بدن مادر یا حیوان محسوب می‌شود، و به همین دلیل نمی‌توان آن را از معامله مستثنی ساخت. به‌عنوان مثال، همان‌طور که در خرید و فروش حیوان نمی‌توان اعضای حیوان را استثناء کرد و آن‌ها را از فروش جدا نمود، در مورد حیوان یا بنده حامله نیز نمی‌توان حمل را استثناء کرد و از فروش جدا دانست (طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۲، ص ۱۵۶).

مقدمه استدلال شیخ طوسی رحمه الله بر این مسئله بدین شرح است که در خرید و فروش حیوان یا بنده، هیچ‌گاه نمی‌توان جزئی از آن‌ها را جدا از کل موجود فروخت، چرا که آن جزء جزئی از کل حیوان یا بنده به حساب می‌آید. حال، در مورد حمل که داخل شکم مادر یا حیوان است و در ابتدا ممکن است تردیدهایی درباره استقلال آن به‌عنوان یک موجود جداگانه وجود داشته باشد، شیخ طوسی بر این باورند که همچنان نمی‌توان آن را از موجود مادر یا حیوان جدا کرد. حمل نیز به‌عنوان یک جزء از بدن مادر یا حیوان به شمار می‌آید و نمی‌توان آن را استثناء نمود که این همان مدلول روایت است که هرچه داخل در مادر است جزء او حساب می‌شود.

در این راستا، می‌توان ادعا کرد که همان قاعده و دلیل در مورد بندناف و خون داخل آن نیز صادق است. بر اساس این قاعده، نمی‌توان خون بندناف را از مادر جدا دانست، زیرا خون بندناف و ارتباط آن با مادر، همانند سایر اجزاء بدن اوست. علاوه بر این، طریق اولویت نیز این مسئله را تأیید می‌کند، چرا وقتی جنین که با دو واسطه به مادر متصل است جزء آن حساب می‌شود بندنافی که با یک واسطه به مادر متصل است حتماً جزء آن محسوب می‌شود؛ بنابراین، از آنجایی که خون بندناف و ارتباط آن با مادر جزئی از بدن او محسوب می‌شود، مالکیت آن به مادر تعلق دارد.

شهید اول رحمه الله در مباحث فقهی خود به این نکته اشاره می‌کنند که وقتی مادر آزاد می‌شود، جنین او نیز به تبع آزادی مادر، آزاد می‌شود. این حکم حتی در صورتی که مالک بخواهد جنین را از آزادی مستثنا کند نیز پابرجاست، چرا که جنین به طور طبیعی جزئی از مادر محسوب می‌شود و آزادی مادر به طور خودکار شامل جنین نیز می‌شود (عاملی، ۱۴۳۰ق، ج ۱۰، ص ۱۶۵).

این مسئله از این نظر اهمیت دارد که جنین و مادر به عنوان یک واحد فیزیکی و قانونی در نظر گرفته می شوند. از منظر فقهی، جنین تا زمانی که در شکم مادر است، جزء بدن مادر محسوب می شود و مالکیت بر جنین، همانند مالکیت بر مادر است. به این ترتیب، وقتی مادر آزاد می شود، تمامی متعلقات بدن او، از جمله جنین آزاد می شود، بنابراین، حتی اگر مالک بخواهد جنین را به طور جداگانه مستثنی کند، این امکان پذیر نیست، زیرا جنین جزئی از بدن مادر است و نمی توان آن را از آزادی مادر جدا کرد.

شهید^{۱۱} در ادامه می فرمایند که در فقه امامیه، فقهای قدیم نیز بر این موضوع اجماع دارند و بر این اساس فتوا داده اند که آزادی مادر، آزادی جنین را نیز در بر می گیرد. این فتوا نشان دهنده این است که در فقه اسلامی، جنین و مادر به عنوان یک واحد شناخته می شوند و نمی توان برای هر یک از آنها آزادی جداگانه ای قائل شد. در نتیجه وقتی جنین جزء مادر محسوب می شود بدن ناف، خون و سایر متعلقات جنین که در شکم مادر هستند، به طور فقهی جزئی از مادر به حساب می آیند. فلذا مالک اینها مادر است.

فاضل اصفهانی^{۱۲} در کتاب کشف اللثام در بحث عتقِ امه حامله، ابتدا بیان می کند که صرف عتقِ مادر مستلزم عتقِ حمل نیست و همچنین عتقِ حمل نیز موجب عتقِ مادر نمی شود. باین حال ایشان در ادامه نقل می کند که گروهی از فقها، از جمله شیخ طوسی، ابن حمزه، براج و سعید، با این نظر مخالفت کرده و معتقدند که با آزاد شدن مادر، جنین نیز آزاد می شود. (فاضل هندی، ۱۴۱۶ق، ج ۸، ص ۳۶۰) آنان برای اثبات دیدگاه خود به روایت سکونی از امام صادق^{۱۳} استناد کرده اند که محل بحث ما می باشد.

اما ایشان پس از نقل این روایت، آن را از جهت سندی ضعیف می شمارد؛ باین حال تصریح می کند که مؤیدی برای این مضمون در روایتی صحیح وجود دارد. وی در این زمینه به روایت صحیحی از وشاء از امام رضا^{۱۴} اشاره می کند که درباره کنیزی است که درحالی که باردار بوده تدبیر شده است. در این روایت آمده است:

«إن علم به فهو مدبر و إلا فهو رق» (ابن أبی جمهور، ۱۴۰۵ق، ج ۳، ص ۴۲۹)؛ یعنی اگر مولای از بارداری او آگاه بوده باشد، جنین نیز تابع همان حکم مادر خواهد بود، و در غیر این صورت بر رقیّت باقی می ماند.

بنابراین، از بیان فاضل اصفهانی استفاده می شود که هرچند وی نسبت به روایت سکونی اشکال سندی مطرح می کند، اما اصل دلالت روایت را به طور کامل مردود نمی داند و حتی آن را با روایت صحیح دیگری تأیید می کند. افزون بر این، باتوجه به آنچه در ابتدای بحث درباره بررسی سند روایت سکونی بیان شد، اشکال سندی وارد شده نیز قابل دفع است. ازاین رو، می توان گفت که بر اساس این مجموعه قرائن، فاضل اصفهانی نیز در نهایت به نوعی الحاق و تبعیت جنین از مادر ملتزم است و مفاد روایت «لأن ما فی بطنها منها» را در این مسئله مؤثر می داند.

براین اساس، اگر در فقه پذیرفته شود که جنین به سبب قراردادن در بطن مادر، از حیث حکم و انتساب تابع او به شمار می آید، به طریق اولی اجزاء و توابعی که وابستگی وجودی و تکوینی شدیدتری به بدن مادر دارند نیز چنین انتسابی خواهند داشت. از جمله این موارد می توان به بندناف و خونی که در آن جریان دارد اشاره کرد؛ زیرا این امور نه تنها در درون بدن مادر شکل گرفته اند، بلکه از نظر تکوینی و زیستی نیز به بدن مادر وابسته اند؛ بنابراین، اگر جنین باوجود داشتن هویت مستقل تر، در پرتو این روایت ملحق به مادر دانسته شود، به طریق اولی بندناف و خون موجود در آن نیز از توابع بدن مادر محسوب شده و انتساب آنها به مادر قابل اثبات خواهد بود.

امام خمینی رحمته الله لو خرج أو اخرج میتاً من بطن امه المذکاة، حلّ أكله، وکانت تذکیتة بتذکیتة امه، لکن بشرط کونه تامّ الخلقة و قد أشعر أو أوبر وإلا فمیتة، ولا فرق فی حلّیتة مع الشرط المزبور بین ما لم تلجه الروح و بین ما ولجته و مات فی بطن امه علی الأقوی (خمینی، ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۱۶۲).

امام خمینی رحمته الله در کتاب تحریرالوسیله، در مبحث صید و ذباحت، در مسئله بیست و یکم، به بحث حکم جنین داخل شکم حیوان ذبح شده پرداخته اند. ایشان

در این خصوص می‌فرمایند: اگر جنین مرده از شکم حیوان ذبح شده بیرون آید، خوردن آن حلال است و تذکیه‌اش تابع تذکیه مادر است، مشروط به اینکه جنین تام‌الخلقه باشد و ویژگی‌هایی نظیر مو یا پشم داشته باشد. در غیر این صورت، مردار محسوب می‌شود. به علاوه، ایشان تصریح می‌کنند که تفاوتی در حکم حلیت جنینی که روح در آن دمیده شده یا نه وجود ندارد.

مبنای فقهی امام^{علیه السلام} در اینجا نشان‌دهنده آن است که در صورتی که جنین مرده به دنیا بیاید، چون هنوز جزء مادر محسوب می‌شود، حکم تذکیه آن تابع تذکیه مادر است. در حالی که اگر جنین زنده به دنیا بیاید، از مادر مستقل شده و باید تذکیه‌اش به طور جداگانه صورت گیرد. این نکته، بر اساس دیدگاه امام، به وضوح مشخص می‌کند که جنین مرده هنوز جزئی از مادر است و حکم تذکیه آن به حکم تذکیه مادر است.

باتوجه به مبنای فقهی امام خمینی^{علیه السلام} در تحریرالوسیله که جنین مرده را همچنان جزء مادر می‌دانند، می‌توان این استدلال را برای مالکیت مادر بر خون بندناف نیز به کاربرد. به این معنا که وقتی ایشان تأکید دارند که تذکیه جنین مرده تابع تذکیه مادر است، این نکته را نیز می‌توان به تحلیل مالکیت اجزای مرتبط با بدن جنین، از جمله بندناف و خون داخل آن تعمیم داد. چرا که خون بندناف تا پیش از تولد، در ارتباط مستقیم با مادر است. این ارتباط به طور فقهی باعث می‌شود که خون بندناف همچنان جزء مادر محسوب شود.

بنابراین، وقتی جنین مرده به مادر نسبت داده می‌شود و به طور فقهی تابع تذکیه مادر است، این حکم برای خون بندناف نیز صادق است؛ این استدلال باعث می‌شود که به طور طبیعی مالکیت خون بندناف نیز بر عهده مادر باشد و هیچ دلیلی وجود ندارد که این مالکیت را از او سلب کند.

۵.۲. دیدگاه مخالفین تبعیت جنین از مادر

محدث کاشانی^{علیه السلام} در مفاتیح الشرائع در بحث عتق می‌فرماید: «لأن السراية في الأشفاص لا في الأشخاص.» (فیض کاشانی، ۱۳۹۵، ج ۲، ص ۶۶۰) عتق حامل بر حمل

سرایت نمی‌کند به دلیل اینکه سرایت در جایی تصور می‌شود که موضوع، اجزاء یک شخص واحد باشد، نه در جایی که با دو شخص مستقل روبه‌رو هستیم؛ و از آنجاکه جنین شخصی غیر از مادر تلقی می‌شود، موضوع سرایت منتفی دانسته شده است. بااین‌حال، این مبنا قابل مناقشه به نظر می‌رسد و به آن سه پاسخ داده می‌شود.

اولاً: کبرای «السرایة فی الأشخاص لا فی الأشخاص» متوقف بر آن است که جنین از حیث وجود خارجی، شخصی مستقل از مادر باشد؛ به‌گونه‌ای که میان آن دو مغایرتی همانند دو موجود منفصل برقرار باشد. درحالی‌که آنچه برای جنین در فقه ثابت شده، بیشتر ناظر به نوعی استقلال اعتباری است؛ مانند ارث‌بردن، صحت وصیت برای او و ثبوت دیه. این احکام، هرچند برای حفظ حقوق او در نظر گرفته شده‌اند، اما لزوماً دلالت بر استقلال وجودی بالفعل ندارند، بلکه نوعی اعتبار شرعی برای رعایت مصالح او محسوب می‌شوند. از این‌رو می‌توان گفت که جنین پیش از انفصال، موجودی قائم به مادر و تابع اوست و استقلال فعلی در خارج برای او تحقق نیافته است؛ بنابراین اگر ملاک سرایت، وحدت وجودی و عدم تباین خارجی باشد، مورد جنین و مادر می‌تواند در دایره آن قرار گیرد، هرچند از حیث اعتبار شرعی برای جنین نوعی شخصیت مستقل فرض شده باشد.

ثانیاً: در روایت مورد استناد آمده است: «الأمة حرّة و ما فی بطنها حرّ، لأنّ ما فی بطنها منها». تعلیل به «لأنّ ما فی بطنها منها» ظاهر در بیان ملاک حکم است، نه صرف یک حکم تعبّدی. زیرا تعبیر «منها» دلالت بر نوعی تبعیت و اندراج دارد و ظاهر آن، نوعی ارتباط و وابستگی وجودی میان جنین و مادر است. ازاین‌رو اگر ملاک حکم همین «منها بودن» باشد و این عنوان در مورد جنین صادق باشد، مقتضای آن سرایت حکم عتق از مادر به جنین خواهد بود.

ثالثاً: استناد به استقلال حکمی جنین نیز نمی‌تواند مانع از این تحلیل باشد؛ زیرا استقلالی که از طریق احکامی مانند ارث یا وصیت برای جنین اثبات شده، استقلال اعتباری و تشریعی است، نه استقلال وجودی در خارج. شارع برای حفظ حقوق آینده او چنین اعتباری را مقرر کرده است، اما این امر لزوماً وحدت وجودی او با

مادر را تا پیش از تولد و انفصال نفی نمی‌کند. در واقع مناسبات سرایت، وحدت در وجود است نه وحدت در اعتبار.

براین اساس، منع سرایت عتق از مادر به جنین مبتنی بر اثبات استقلال وجودی کامل برای جنین است، درحالی‌که جنین استقلال پیش از تولد محل تأمل است. از این رو می‌توان گفت جنین پیش از انفصال نوعی تبعیت وجودی از مادر دارد که او را در حکم جزء قرار می‌دهد، در نتیجه باتوجه به تعلیل وارد در روایت «لأنّ ما فی بطنها منها»، قول به سرایت عتق از مادر به جنین خالی از قوت نخواهد بود.

نتیجه

بررسی فقهی در مورد مسئله مالکیت خون بندناف نوزاد نشان می‌دهد که می‌توان باتکیه بر مجموعه‌ای از ادله روایی، قواعد فقهی و تحلیل‌های اصولی، انتساب و مالکیت این خون را به مادر اثبات کرد. نخستین رکن استدلال، روایت «لأنّ ما فی بطنها منها» است که در منابع روایی در مقام تعلیل حکم آمده است. این تعلیل ظهور در بیان ملاک دارد و بر نوعی اندراج و تبعیت وجودی میان جنین و آنچه در رحم قرار دارد با مادر دلالت می‌کند. زیرا تعبیر «منها» بیانگر آن است که آنچه در بطن زن قرار دارد از او و ملحق به او محسوب می‌شود. براین اساس، اجزاء موجود در محیط رحم - از جمله بندناف و خون درون آن - در قلمرو وجودی مادر قرار می‌گیرند و انتساب آن‌ها به مادر امری مطابق با ظاهر روایت است.

در ادامه، بررسی کلمات فقها نشان می‌دهد که مضمون این روایت در ابواب مختلف فقه مورد توجه قرار گرفته است. برای نمونه، در بحث بیع، برخی فقها تصریح کرده‌اند که حمل حیوان یا کنیز قابل استثنا در بیع نیست؛ زیرا حمل جزء بدن او به شمار می‌آید. این تحلیل که در کلمات شیخ طوسی در المبسوط نیز دیده می‌شود، بر همان مبنای اندراج و انتساب هر آنچه در بطن مادر است، به مادر استوار است. باتوجه به این مبنا، اگر درباره خود جنین چنین تبعیتی مطرح باشد، به طریق اولی بندناف و خون موجود در آن که از توابع طبیعی جنین و رحم به شمار می‌آیند، در همین چارچوب قرار خواهند گرفت.

در برابر این برداشت، گاه با استناد به قاعده «السراية في الأشخاص لا في الأشخاص» گفته شده است که جنین شخصی مستقل از مادر است و احکام مربوط به اجزاء یک شخص بر آن جاری نمی‌شود. با این حال، بررسی دقیق‌تر نشان می‌دهد که استقلالی که برای جنین در فقه اثبات شده، بیشتر جنبه حکمی و اعتباری دارد؛ مانند ارث‌بردن یا صحت وصیت برای او و این احکام برای حفظ حقوق آینده او جعل شده‌اند و لزوماً به معنای استقلال وجودی کامل پیش از تولد نیست. از این رو می‌توان گفت که جنین پیش از انفصال، نوعی وابستگی و تبعیت وجودی نسبت به مادر دارد و همین امر امکان الحاق برخی احکام اجزاء را به او فراهم می‌سازد.

در کنار این مبنا، قواعد فقهی دیگری نیز انتساب خون بندناف به مادر را تقویت می‌کنند. رجوع به عرف نشان می‌دهد که اجزاء موجود در رحم، پیش از تولد، بخشی از بدن مادر تلقی می‌شوند و عرفاً به او نسبت داده می‌شوند. همچنین قاعده تبعیت اقتضا می‌کند که اجزاء تابع کل باشند و احکام آن‌ها در بسیاری از موارد از کل تبعیت کند. افزون بر این، اصل استصحاب نیز در این مسئله نقش تقویتی دارد؛ زیرا خون پیش از انتقال به ساختارهای مربوط به جنین، بی‌تردید از اجزاء بدن مادر بوده است و در صورت تردید در تغییر این انتساب، اصل استصحاب بقای انتساب و ملکیت مادر را اقتضا می‌کند. نمونه‌های فقهی متعددی در باب احکام اعضای منفصل، نجاست اجزاء جداشده و بقای برخی احکام پس از انفصال نشان می‌دهد که اتصال و انفصال به تنهایی موجب تغییر موضوع و زوال حکم سابق نمی‌شود.

برآیند این ادله نشان می‌دهد که خون بندناف، پیش از هرگونه انفصال و استفاده پزشکی، در قلمرو انتساب و ملکیت مادر قرار دارد و مادر صاحب اختیار شرعی در تصمیم‌گیری درباره آن است. در نتیجه، هرگونه جمع‌آوری، نگهداری یا بهره‌برداری از خون بندناف بدون رضایت مادر با مبانی فقهی یادشده سازگار نخواهد بود. بدین ترتیب، باتکیه بر روایت «لأن ما فی بطنها منها»، تأییدات موجود در کلمات فقها، و نیز قواعدی مانند عرف، تبعیت و استصحاب، مالکیت مادر بر خون بندناف، بر اساس ادله یادشده، قابل اثبات و از نظر فقه امامیه وجهی قابل دفاع دارد.

منابع

الف) فارسی و عربی

۱. ابن أبي جمهور، محمد بن زين الدين (۱۴۰۵ق). عوالي اللئالي العزیزية في الأحاديث الدينية. قم: دار سيد الشهداء للنشر.
۲. ابن ادریس، محمد بن منصور (۱۴۱۰ق). السرائر الحاوي لتحرير الفتاوى. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۳. ابن طاووس، رضی الدین (بی تا) فلاح السائل و نجاح المسائل. قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۴. بیچامپ، تام، چیلدرس، جیمز (۱۳۹۹). احترام به خودمختاری: اصول اخلاق زیست پزشکی. ترجمه: سعید توکلی. تهران: دانشگاه تهران.
۵. پریور، کاظم (۱۳۷۲). جنین شناسی. تهران: مبتکران.
۶. پورنصر، بهشاد، بهاروند، حسین (۱۳۸۶). سلول های بنیادی مزانشیمی انسان و کاربردهای درمانی. مجله علوم تشریح ایران. دوره پنجم، شماره ۱۹ و ۲۰، صفحات ۲۱۵-۱۶۷.
۷. حر عاملی، محمد بن حسن (۱۳۷۲). وسائل الشیعة. تحقیق: ابوالحسن شعرانی، محمد شریف رازی، عبدالرحیم ربانی شیرازی، عبدالرحیم. تهران: اسلامی، تهران.
۸. حلی، جعفر بن حسن (۱۳۶۴). المعتمد فی شرح المختصر. قم: مؤسسه سیدالشهداء علیه السلام.
۹. حلی، حسن بن یوسف (بی تا). تذکره الفقهاء. قم: آل البيت علیهم السلام.
۱۰. حلی، حسن بن یوسف (۱۳۸۱). ترتیب خلاصة الأقوال فی معرفة الرجال. مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی.
۱۱. حلی، حسن بن یوسف (۱۴۰۲ق). رجال العلامة الحلی. قم: الشریف الرضی.
۱۲. خمینی، روح الله (۱۳۹۲). تحریر الوسيلة. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
۱۳. خوئی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۸ق). موسوعة الإمام الخوئي. قم: مؤسسة إحياء آثار الإمام الخوئي.
۱۴. خوئی، سید ابوالقاسم (۱۴۰۹ق). معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرجال. بیروت: مدينة العلم.
۱۵. روحانی، سید صادق حسینی (بی تا). فقه الصادق علیه السلام. بی نا، بی جا.
۱۶. سادلر، توماس (۱۳۹۸). رویان شناسی پزشکی. ترجمه مسلم بهادری، عباس شکور. تهران: ابن سینا.
۱۷. ضرابی، مرتضی و همکاران (۱۳۸۸). سلول های بنیادی خون بندناف: مبانی، کاربردها و روش های نگهداری. تهران: پژوهشگاه رویان (جهاد دانشگاهی).
۱۸. طوسی، محمد بن حسن (بی تا). الفهرست. محقق: سید محمدصادق آل بحر العلوم، نجف: المكتبة الرضوية.

۱۹. طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۰ق). النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی. بیروت: دارالکتاب العربی.
۲۰. طوسی، محمد بن حسن (۱۳۸۷ق). المبسوط فی فقه الإمامیة. تهران: مکتبة المرتضویة، سوم.
۲۱. طوسی، محمد بن حسن (۱۴۱۷ق). العدة فی أصول الفقه. قم: محمدتقی علائقندیان، اول.
۲۲. عاملی، زین الدین (۱۴۱۳ق). مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام. قم: مؤسسة المعارف الإسلامية.
۲۳. عاملی، محمد بن مکی (۱۴۳۰ق). موسوعة الشهد الأول. قم: مکتب الاعلام الاسلامی فی الحوزة العلمية.
۲۴. فاضل هندی، محمد بن حسن (۱۴۱۶ق). کشف اللثام عن قواعد الأحکام. قم: جامعه مدرسین حوزة علمیه قم. دفتر انتشارات اسلامی.
۲۵. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی (۱۳۹۵ش). مفاتیح الشرائع. تحقیق: امامی کاشانی، محمد، امامی کاشانی، محمد، تهران: مدرسه عالی شهید مطهری.
۲۶. _____ (۱۴۰۶ق). الوافی. اصفهان: مکتبة الإمام أميرالمؤمنین علي عليه السلام.
۲۷. قاسمی، محمدعلی (۱۳۹۸). موضوع شناسی بانک خون بندناف از منظر فقهی و حقوقی. قم: مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام.
۲۸. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق). الکافی. تحقیق علی اکبر غفاری، محمد آخوندی. تهران: دار الکتب الإسلامية.
۲۹. گلداستین، لارنس اس. بی؛ شنایدر، مگ (۱۳۹۳). سلول های بنیادی به زبان ساده. ترجمه خلوقی، کینوش؛ شهبازی، ابراهیم؛ سجودی، مژده؛ وثوق، مسعود، تهران: خانه زیست شناسی.
۳۰. مجلسی، محمدتقی (۱۴۰۶ق). روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه. قم: مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانپور.
۳۱. نجاشی، احمد بن علی (۱۳۶۵). رجال النجاشی. قم: جماعة المدرسین فی الحوزة العلمية؛ مؤسسة النشر الإسلامي.
۳۲. نجفی، محمدحسن (۱۴۰۴). جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام. تحقیق عباس قوچانی. بیروت: دار إحياء التراث العربی.

ب) منابع لاتین

- 1.Devine .Karen. (2017). The Umbilical Cord Blood Controversies in Medical Law Routledge.